

در این جا حضرت یوسف دارد می گوید که من این حرفها را زدم و از زندان بیرون نیامدم تا جریان آبروریزی حل بشود تا برای توی ملک معلوم بشود که من اهل چنین کاری نیستم، تا بعداً بتواند بگوید: **اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمٌ (۵۵)** و الا این چه حفیظی است که به زن عزیز مصر خیانت کرده!

مؤمن هیچ چیز را منهای خدا نمی بیند

درباره آیه **وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي (۵۳)** گفته شد، مؤمن آن است که اگر همه تعریفها را هم از خودش بکند، در آخر می گوید من خودم را تبرئه نمی کنم و این نیست که حالا ما یک چیزی منهای خدا هستیم!

مؤمن همیشه با این منطق جلو می آید؛ در ص ۳۵۲ (نور: ۲۱) دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ *

لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ؛ این گامهای شیطان را پیروی نکنید **وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛** اگر کسی از این **سیاستهای گام به گام شیطان** تبعیت بکند، آخر کارش به فحشا و منکر

می کشد^۳ **وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا؛** (منطق دین این است)؛ اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، احدی از شما تزکیه نمی شدید؛ یعنی درست است که خدا با وسائط و وسائش دارد این کار را

انجام می دهد: این که شما در مدرسه خوب درس بخوانید، رفیق خوب به تورتان بخورد، در خانواده خوب به دنیا بیایید، و هزاران موقعیت دیگر، همین ها را هم خدا دارد فراهم می کند. اگر کسی تزکیه را به خودش نسبت بدهد و بگوید بالاخره برای رسیدن به این نقطه زحمت کشیدیم، **مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا؛** احدی ابداً تزکیه نمی شد.

این منطق همیشه همراه مؤمن است و لذا حتی اگر هم از خودش تعریف کند نمی گوید اینها را من خودم انجام دادم. علاوه بر این که توحید افعالی خداوند جلوی همه را می گیرد. اگر بگویی معلم قرآن، می گوید: **الرَّحْمَنُ عَلَّمَ**

الْقُرْآنَ. اگر بگویی علم، می گوید: **وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ (بقره: ۲۸۲)؛** اگر تو کاتبی، خدا به تو یاد داده؛ یعنی تو از دست خدا گرفتی و داری مشق می نویسی.

وقتی این منطق همراه یک مؤمن باشد، آخر حرفش این حرفهاست که **وَمَا أُبْرِي نَفْسِي**؛ من خودم را تبرئه نمی‌کنم **وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**؛ خدا کسی را که بخواهد تزکیه می‌کند و این هم به معنی جبر نیست! ما در حد انتخاب هستیم؛ یعنی فقط انتخاب می‌کنیم و همین! همان طور که خدا در سوره واقعه می‌گوید: **أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ** (۶۳)؛ شما فقط بذر می‌پاشید **أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ** (۶۴)؛ زراعت کار شماست یا ما؟ همه کار ماست و الا اگر همه شرائط جفت بشود که شما از یک امکانات خوب بهره‌مند بشوید، وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید دقیقاً در همه نقاط عطف هیچ چیزی به اراده ما نبود.

اراده الهی یا شانس؟!

حالا یک عده هستند که منطق دینی همراهشان نیست و در این نقاط عطف همه‌اش بحث شانس را مطرح می‌کنند. این‌ها در یک دنیای کاتوره‌ای^۴ دارند زندگی می‌کنند؛ مثلاً تو شانس آوردی که این جور شد! عالمی که همه‌اش بر قانون و قاعده دارد می‌گردد، شانس در آن معنا ندارد! انسان مؤمن می‌گوید: فضل و رحمت خدا بود و غیر مؤمن می‌گوید: شانس آوردیم چنین خانمی داریم و چنین کلاسی رفتیم و ... این می‌شود دنیای شانسی!

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ نفس شأنش این است که به جایی می‌رسد که **أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ**^۵ می‌شود؛ یعنی مرتب به سوء امر می‌کند **إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي**؛ مگر این که پروردگار به او رحم کند و گرنه نفس^۶ اماره‌ی به سوء است و مرتب هم این کار را می‌کند.

شئون نفس

آن چه که خدا تعریف می‌کند این است که نفسی داریم که عرفا و فلاسفه به آن **نفس مله‌مه** می‌گویند و این عنوان را از این آیه درآورده‌اند که می‌گوید: **وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا** (شمس: ۷)؛ آن نفسی که خلقت کردیم و منظمش کردیم و بعد از ۷ قسَم می‌گوید: **فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا** (شمس: ۸)؛ وقتی نفس را خلق کرد، فجور و تقوای نفس

را به او الهام کرد. می‌گویند نفس در حالت عادی اسمش نفس ملهمه است؛ نفسی که به او فجور و تقوا الهام شده است. و اگر کسی با این نفس دسیسه نکرده باشد و سر نفس شیره نمالیده باشد و آن را مدسوس (لگدکوب) نکرده باشد، چنین نفسی فجور و تقوای خودش را بلد است^۷، لذا اگر نفس در حالت عادی باشد، خودش یکی از بینات خدا و از حجج الهی است. نفس خودش آن چیزی را که باید بفهمد، می‌فهمد. کار بد و خوب را می‌فهمد.

آن قدر خدا به قرآنش مطمئن است که می‌گوید: اگر کسی از هوا تبعیت نکند، چه چیز قرآن مشکل دارد که قبول نمی‌کند؟ قرآن کاملاً با فطرت هارمونی دارد و هماهنگ است، مگر این که کسی بخواهد تبعیت از هوا بکند. چنانچه دارد **فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ** (قصص: ۵۰).

مگر تو چه داری می‌گویی که تو را اجابت نمی‌کنند؟ مگر چه حرف بدی داری می‌زنی؟ در قرآن و دین مگر چه مشکلی وجود دارد؟ اگر می‌گوید: **فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ** (توبه: ۱۲) این هم با فطرت هماهنگ است! این که اگر کسی آمده به شما تجاوز می‌کند، شما دفاع کنید. آیا این شد دین خشونت؟! از آن طرف هم می‌گوید: **وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** (شعراء: ۲۱۵)؛ با مؤمنینی که دارند از تو تبعیت می‌کنند بال‌هایت را پایین بینداز و با مهربانی و عطوفت رفتار کن. حالا چهار تا بحث حدود و قصاص و... دارد که آن هم با فطرت هماهنگ است و اگر کسی از پیغمبر تبعیت نکرد تنها دلیلش این است که او دارد از هوا تبعیت می‌کند.

لذا نفس در حالت الهامی خودش که باشد فجور و تقوا را تشخیص می‌دهد^۷

اگر به کسی ندای پیغمبر برسد با دو حجت دارد کار می‌کند: **حجت تکوینی** و **حجت تدوینی** و اگر پیغمبر به او نرسد با حجت تکوینی کار می‌کند و با همان حجت تکوینی خدا او را بازخواست می‌کند که این همان نفس ملهمه است.

اگر در بیان عرفا و معلمان اخلاق و کتب اخلاقی نفس ملهمه می‌بینید؛ یعنی همین و این را از همین آیه گرفته‌اند. حالا این نفسی که در حالت عادی ملهمه است و تقوا به آن الهام شده، انسان است و این **نفس ملهمه** و این دنیایی که باید در آن عمل بکند.

در قرآن برای انسان ۴ نفس یاد کرده است: اگر کسی راه بیراهه را انتخاب بکند و بخواهد با فجور نفس پیش برود اول به **نفس مسولّه** می‌رسد. به مجرد زینت دادن تسویل گفته نمی‌شود چنانچه بعضی ترجمه‌ها نوشته‌اند بلکه به این تزیین گفته می‌شود. تسویل یعنی این که کسی روی یک مشت زباله زرورق بکشد؛ چون نفس کارشناس است. شیطان هم کارشناس است و می‌داند که از کجا به سمت شما بیاید! از آنجا که نقطه ضعف شماست می‌آید؛ مثلاً شیطان می‌داند که من علاقمند به شهرت و ثروت هستم، این زباله‌ها را می‌آورد و رویش یک چیز قشنگ می‌کشد؛ چون اگر مستقیم زباله را بردارد و بیاورد که شما قبول نمی‌کنید. آن چیز قشنگی که به درد من بخورد چیست؟ می‌گوید: برای حفظ کیان اسلام وظیفه داری در رأس باشی! از قدرت‌طلبی یک چنین چیز قشنگی درست می‌کند و تحویل آدم می‌دهد، ولی خود آدم کم کم تسویل‌ها را درک می‌کند.^۸

وقتی نفس در مرحله تزیین کردن باشد؛ یعنی باید حرف را بریش تزیین کنند تا به او بخوراند، می‌شود نفس مسولّه.

وقتی که مقداری به او بخوراندند، بعد از آن می‌شود **نفس اماره**؛ یعنی آن قدر در این نفس مسولّه ماند که دیگر عالماً و عامداً، حتی اگر بدش بیاید این کار را می‌کند و به آنجا می‌رسد که به قول امیر المؤمنین: کم من عقل اسیر تحت هوی امیر؛ دیگر او افسارش دست نفس است^۹ می‌بینید دروغ می‌گوید و خودش هم از دروغ گفتن خودش حالش به هم می‌خورد، حتی دروغ‌های بی‌منفعت می‌گوید! منتها نمی‌تواند دروغ نگوید!^{۱۰} انتهای نفس همین نفس اماره است؛ عالماً و عامداً خطا می‌کند و می‌داند که چه کار می‌کند ولی دیگر دست خودش نیست!

سر چشمه شاید گرفتن به بیل ولیکن چو پرشد نشاید گذشتن به پیل

کسی که با شیطان درگیر است مجاهد است و اگر بمیرد شهید است

تسویل و سوف سوف کردن‌های شیطان همین است که افراد مجاهدت نفس را می‌گذارند برای آخر عمرشان! آیا مگر دیگر می‌شود؟! مثل یک گوی است که در سرازیری افتاده که هرچه پیش برود سرعتش بیشتر می‌شود! شاید در همان ابتدا که سرعتش کمتر بود می‌شد آن را متوقف کرد!^{۱۱} تا نفس در مرحله **نفس لوامه** باشد

می‌شود یک کاری کرد؛ چون اقتضای زندگی در دنیا و در نوع آدم‌ها **خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا** (توبه: ۱۰۱) است؛ یعنی افراد دارند با شیطان مبارزه می‌کنند. هنوز به منطقه عباد مخلص نرسیده‌اند. کسی که مشغول مبارزه است، مجاهد صحنه جهاد اکبر است. مجاهدت هم که یک طرفه نیست! تو می‌زنی، طرف مقابل هم می‌زند و این صحنه زد و خورد است. اگر مجاهد در این حال بمیرد، شهید است. اگر او شهید صحنه جهاد اصغر است، این شهید صحنه جهاد اکبر است؛ برای همین داریم: **مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، مَاتَ شَهِيدًا**؛ یعنی کسی که هنوز مشغول مبارزه است، هنوز آن اعتقاد را نگه داشته، هنوز ایمان دارد و نماز می‌خواند، خوبی‌ها را قبول دارد، وقتی گناه می‌کند توبه می‌کند. این اگر بمیرد شهید صحنه جهاد اکبر است؛ مثلاً اگر کسی در مسافرت جهادی بمیرد، شهید است. نفس را در حالت لوم و ملامت و پشیمان شدن، نفس لوامه می‌گویند. اگر فرد در این نفس لوامه بماند کم کم به نفس مطمئنه تبدیل می‌شود که یک منطقه بی‌خطر و مورد رضایت است: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً** (فجر: ۲۸-۲۷)؛ او از خدا راضی است و خدا از او راضی است.^{۱۲} این در طول مسیر از اتفاقاتی که دور و برش می‌افتد، دارد احساس رضایت می‌کند. نه این که نمی‌خواهد چیزی را تغییر بدهد! ولی در اتفاقات جزع نمی‌کند و انگار این اتفاقات بازی است. اتفاقاتی که اصلاً دست خودش نیست.

نفس مسوله < اماره	}	نفس ملهمه
نفس لوامه < مطمئنه		نفس ملهمه

لذا این جریان نفس است و ما چندتا نفس نداریم. این‌ها همه شئون یک نفس است؛ چون آدم چند تا روح که ندارد! و این روح همان نفس الهامی است که **وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي**. حالا اگر به سمت بدی برود نفس در وضعیت نفس مسوله و اماره قرار می‌گیرد و اگر به سمت خوبی برود در وضعیت **نفس لوامه و مطمئنه** قرار می‌گیرد و این‌ها شئون و جلوه‌های نفس است و ممکن است فرد در **حال** باشد؛ یعنی بخش‌هایی مطمئنه باشد و در بخش‌هایی لوامه باشد تا برسد به این جا که این‌ها برایش **ملکه** بشود و بشود نفس مطمئنه!^{۱۳}

درباره نفس مسوله آیه دارد: **وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً؛** نفستان این کار را برای شما تسویل کرده، زینت داده، یک چیز آشغال را ظاهرسازی کرده و به حضورتان آورده.

شیطان خیلی کارشناس است؛ یعنی خوب می‌داند هر کس در کدام نقطه ضربه پذیری اش بالاست! اصلاً به کسی نمی‌گوید: بیا برویم دزدی! بسته به موقعیت خانوادگی و شغلی افراد می‌داند که این فرد از کدام ناحیه ضربه می‌خورد! یک سرپوش قشنگ رویش می‌گذارد و تحویل طرف می‌دهد. خود آدم هم باید بفهمد لذا می‌گوید: **إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ** (اعراف: ۲۷)؛ شیطان و قبیله‌اش از همان جایی که حواستان نیست می‌زنند. از همان جایی که بگویید من مطمئن هستم! جای مطمئن همان جبهه خالی است که شیطان می‌زند و در آیه ۸۳ هم می‌گوید: **قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ** *

لذا ورد زبان یک مؤمن این است که **وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي** (۵۲)؛ رحم خدا نباشد، مرتب شیطان امر به سوء می‌کند؛ برای همین در دعای کمیل داریم: **كَمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشْرُتُهُ؛** من اهلش نبودم تو پخش کردی. این را همه باید بگویند حتی امیر المؤمنین. اگرچه هرچه ثنای امیر المؤمنین بکنند حقش است، ولی او هم باید بگوید: من منهای خدا لایق ثنا نیستم.

غفران الهی زمینه‌ساز نزول رحمت

(۵۳): **... إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ**

این ترکیب غفور رحیم با هم می‌آید؛ چون آن رحمتی که خدا می‌خواهد بکند، باید قبلش غفران باشد؛ یعنی باید این ظرف پاک بشود تا خدا غسل رحمت در آن بریزد؛ یعنی باید اول این ظرف بتواند بپذیرد. آن فیضی که می‌خواهد بیاید، قبلش باید خدا از این همه خطاها درگذرد و ظرف به هر میزانی پاک شد قابلیت رحمت جدید پیدا می‌کند.^{۱۴}

(۵۴): **وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ** *

از این که برسد از **وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ**؛ بیاوردیدش ببینم! تا این که وقتی یوسف خودش را تبرئه کرد برسد به **وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي**؛ بیاوردیدش تا برای خودم مشاور ویژه‌اش کنم.

بارها گفته‌ایم مؤمن از دست کسی جز خدا چیزی نمی‌گیرد؛ اگر هم چیزی از دست کسی بگیرد می‌گوید: این را خدا داد؛ چنانچه در آیه ۱۰۰ همین سوره وقتی ماجرا تمام می‌شود دارد: **وَرَفَعَ أَبُوتَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ**؛ یوسف می‌گوید: خدا مرا از زندان بیرون آورد، با این که ملک او را از زندان در آورده! و این با تشکر هم منافات ندارد و لذا مؤمن منت‌دار احدی در دنیا نیست. اگر این منطق حاکم بشود، هم از وسائط استفاده می‌کند و هم خودش را ذلیل نمی‌کند. یوسف این و آن را برای بررسی ماجرا می‌فرستد و آخرش هم می‌گوید: خدا مرا از زندان بیرون آورد.

شخصیت و افکار حقیقی افراد با صحبت حضوری معلوم می‌شود

فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ؛ وقتی با او صحبت کرد^{۱۵}

آیه به نقش تکلم و صحبت کردن اشاره دارد و به چت کرد، صحبت کردن گفته نمی‌شود. ممکن است چت کردن را بتوان **مخاطبه** گفت، چنانچه نامه نوشتن را **مکاتبه** می‌گویند، ولی صحبت‌های حضوری و رو در رو را **مکالمه** می‌گویند. در صحبت‌های حضوری طرفین مجبورند که درجا فکر کنند و جواب بدهند؛ لذا مصاحبه حضوری هنوز نقش برجسته‌ای دارد ولی در نامه نوشتن فرصت هست که طرف بالا و پایین کند و با مشاور صحبت کند.

در مکالمه و صحبت حضوری خیلی چیزها در می‌آید. امیر المؤمنین هم می‌گویند: در فلتات لسان و صحبت‌های ناگهانی آدم‌ها خودشان را رو می‌کنند! شما وقتی با طرف حرف می‌زنی که نمی‌تواند یک ربع فکر کند بلکه باید سریع جواب شما را بدهد؛ لذا **فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ** همین که با یوسف صحبت

کرد گفت: از امروز تو پیش ما متمکن و امین هستی. ببینید خدا یک یوسفی را از ته چاه درمی آورد و او را متمکن در زمین می کند و امانت او هم که ثابت شده بود.

(۵۵): قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ *

در این جا فرمایشی از حضرت یوسف است که روی آن بحث و شبهه بسیار شده است. می گوید: خزائن مصر را بده به دست من! من هم متعهدم و هم متخصص!

این جا خودش را مسئول پست اقتصادی ملکت می خواهد بکند و خودش هم این پیشنهاد را می دهد.

در تفسیر مجمع البیان روایتی نوشته که مثلاً باز یوسف عجله کرد!^{۱۶} که از پیغمبر نقل کرده: «رَحِمَ اللَّهُ أَحْيَى يَوْسُفَ» که اگر نمی گفت یک ساعت بعد می خواستند خزائن را به دستش بدهند! و چون گفت یک سال به تأخیر افتاد. انگار که حضرت یوسف می خواسته پست جمع کند! اما این حرفها به این فضا و روح داستان حضرت یوسف نمی خورد! اصلاً سیاق آیه چنین روایاتی را کنار می زند.

خلاصه به این حرکت حضرت یوسف چند سؤال و ایراد گرفته اند: ۱- چرا از خودش تعریف کرده؟ گفته: إِنِّي

حَفِيظٌ عَلِيمٌ؛ چون قبلش به او ملک گفته: إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ.

مثل این که به آدم بگویند شما چقدر آدم با صفایی هستید و شما بگویند: واقعاً چقدر! طبعاً این حرف درستی

نیست!^{۱۷}

تعریف کردن از خود در منطق دینی خیلی مذمت شده. ابواب روایات مختلفی بر این مطلب وجود دارد. خود

امیر المؤمنین در نهج البلاغه (نامه ۲۸) به معاویه می گوید: وَلَوْلَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ

فَضَائِلَ جَمَّةٍ تَعْرِفُهَا؛ اگر خدا نهی نکرده بود که کسی از خودش تعریف کند، ما تعریف می کردیم و این فضائل

انباشته را می گفتیم. درست بعد از این می فرماید: فَإِنَّا صَنَاعُ رَبَّنَا وَالنَّاسُ صَنَاعُ لَنَا؛ ما صنع خداییم و بقیه صنع

ما هستند. تازه می گوید: ما از خودمان تعریف نمی کنیم!

تعریف از خود و معرفی خود در ضرورتها

در آیات قرآن هم در ص ۵۲۷ (نجم: ۳۲) کسانی که کار خوب انجام می‌دهند^{۱۸} را تعریف می‌کند: **الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ**؛ کسانی که از گناهان بزرگ اجتناب می‌کنند و فواحش انجام نمی‌دهند، مگر گناهان کوچک **إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ**؛ خدا داناتر است به شما وقتی شما را از زمین انشاء و ایجاد کرد و شما در شکم مادرانتان جنین بودید. حال که خدا از شما بهتر می‌داند **فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى**؛ لطفا کسی از خودش تعریف نکند.

آدم یک جایی باید از خودش تعریف کند که کسی نداند! ولی وقتی خدا می‌داند دیگر خودتان را تزکیه و ستایش نکنید. او داناتر است به این که چه کسی تقوایش بیشتر است.

لذا این ستودن یوسف خودش را، شبهه می‌شود، حتی آیه دارد^{۲۰} **وَلَا يَضُرُّنَّ بَارِئِينَ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ** **مِنْ زِينَتِهِنَّ**؛ پا به زمین نکوبید تا زینت‌های مخفی معلوم شود.

پس در فرهنگ دینی قطعی است که از خودتان تعریف نکنید؛ چون که تعریف کردن از خود، ضمن این که حال خود آدم را بد می‌کند، به لحاظ اجتماعی ثمرات ناجوری هم دارد و باعث خیلی چیزها می‌شود، ولی داریم که **فَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** (ضحی: ۱۱)؛ خدا نعمتی به تو داده و یک جایی ضرورت پیدا می‌کند خودت را معرفی کنی که من بلام این مشکل را حل کنم؛ مثل این که دکتری سوار اتوبوس بشود و کسی مریض بشود، باید خودش را معرفی کند که من دکترم و قرار هم نیست هر دفعه سوار اتوبوس بشود خودش را معرفی کند!^{۲۱} خود آدم می‌فهمد که چه موقع چه کار دارد می‌کند؟

در بحار الانوار داریم که از امام صادق پرسیدند: **أَلَا يَجُوزُ أَنْ يُزَكَّى نَفْسَهُ**؟ جایز نیست کسی از خودش تعریف بکند؟ **قَالَ: نَعَمْ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ**؛ اگر برایش اضطراری ایجاد شود می‌تواند از خودش تعریف کند. **أَمَّا سَمِعْتَ يُوسُفُ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ**؟ نشنیدی که یوسف همین را گفت؟

یک پست اقتصادی وجود دارد و مردم گیر کردند و سرنوشت مردم افتاده دست او و او هم بلد است و باید انجام بدهد.

شبهه بعدی این است که چه جوری یوسف وزارت یک ملک کافر را به عهده گرفته؟ آیا جائز است یا جائز نیست؟^{۲۲} این شبهه را به امام رضا هم می‌کردند که با این دین و مذهب رفتید ولایتعهدی مأمون را قبول کردید؟!

یا این که دیدید یوسف چه ثروتی به دستش آمد؟ و در روایت داریم در تمام این ۱۴ سال قحطی، برای رعایت گرسنگان یوسف سر سیر به زمین نگذاشت!^{۲۳} استفاده از ثروت با متمکن از ثروت فرق دارد! این که در چه راهی دارد استفاده می‌کند، ملاک‌هایش را خود دین می‌دهد. ملاک‌ها را باید خود خدا بگوید. درباره حفیظ و علیم باید ملاک متخصص متعهد را در جاهای دیگر نگاه بکنیم و پست به پست مدل آن فرق دارد!^{۲۴}

صلوات!

۱. آیه با لام تأکید بر سر «من» و با جمله اسمیه آمده که نشان از تأکید بر صادق بودن یوسف دارد.
۲. چون از اول هر بلائی بوده سر یوسف درآورده! از «هیت لک» تا جریان جشنواره‌ای که راه انداخت و بعد به زندان انداختن یوسف.
۳. به قول سوره توبه: ۶۷: يَا مُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ ناهی از معروف و آمر به منکر هستند و این‌ها تحت مدیریت و تعلیم شیطان هستند.
۴. کاتوره؛ کاری کاتور، کاریکاتور
۵. آمر؛ یعنی امر کننده و اماره صیغه مبالغه است؛ یعنی بسیار امر کننده.
۶. ارتباط نفس با شیطان را در ذیل آیات بررسی می‌کنیم.
۷. در دانشگاه به کسی گفتم: اولین بار که این صحنه‌های خلاف را دیدی دلت تاپ و توپ نمی‌کرد؟ گفت: چرا! گفتم تو خودت هم دیدی که قلبت مثل گنجشک داشت می‌زد؛ یعنی خودت می‌فهمی که داری چیز بدی نگاه می‌کنی! و در آن موقع نه مراقب داشتی، نه خودت حواست به خودت بود و نه به این که خدا دارد نگاه می‌کند، پس چیست که اولین بار که داشتی صحنه بد می‌دید می‌ترسیدی و خودسانسوری می‌کردی؟ چه کسی این را به تو گفته بود؟ این همان نفس ملهمه است که فالهمها فجورها و تقویها؛ خودش فجور و تقوای خودش را تشخیص می‌دهد.
۸. مثلاً از سیما آمده بودند که شما باید بیایید تلویزیون صحبت بکنی! در یک لحظه آدم احساس می‌کند که وظیفه دارد و با خود می‌گوید: می‌دانی چقدر مخاطب تشنه معارف قرآن هستند! خدای نکرده نمی‌خواهم بگویم هر که در تلویزیون صحبت می‌کند ... ولی همان‌جا آدم می‌فهمد که با تسویل روبروست حرف‌های قشنگی مثل مهوریت قرآن و هزار چیز دیگر!
۹. خیلی از این معتادها را نمی‌دانم برخورد داشته‌اید؟ یک هروئینی دم مغازه ما نشست دم جوی وسائلس ریخته بود و داشت یک صبح تا ظهر این وسائلس را جمع می‌کرد و آخرش هم نتوانست! اگر از این بررسی که شما راضی هستی از این نوع زندگی؟ چون دیگر این‌جا بحث تسویل نیست بلکه این در مرحله ان النفس لاماره بالسوء است.
۱۰. مثلاً به موبایلش زنگ می‌زنی می‌گوید هفت تیر هستیم؛ در حالی که ولی عصر است. هیچ فرقی نمی‌کند، ولی دروغ می‌گوید.
۱۱. مثلاً یک ماشین ترمزبریده بگوید آخرش یک اتفاقی می‌افتد!
۱۲. بعضی فکر می‌کنند، وقتی حضرت زینب در جواب یزید گفت: ما رایت الا جمیلاً برای این بود که می‌خواست پوز یزید را بزند! در صورتی که حضرت زینب در منطقه ما رایت الا جمیلاً است؛ همه اتفاقاتی که افتاد همه روی هم قشنگ بود. برای چه کسی؟ برای کسی که هر اتفاقی بیفتد، و این مختص معصوم نیست؛ چون معصوم بودن درصندبندی دارد: از معصوم ۲٪ داریم تا معصوم صددرصد.

۱۳. درباره نفس لواحه رک: (قیامت: ۲) درباره نفس مطمئنه رک: (فجر: ۲۷) درباره نفس مسوله رک (یوسف: ۸۳ و ۱۸) و درباره نفس مطمئنه رک (فجر: ۲۷-۲۸)

۱۴. (سؤال) آیه الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ (محمد: ۲۵) برمی‌گردد به تعریف رابطه شیطان با نفس در قرآن که یعنی کسانی که به حق پشت می‌کنند، شیطان برایشان این فرصت را ایجاد می‌کند. هم نفس و هم شیطان فرصت‌سازی می‌کنند، منتها شیطان فرا می‌خواند و نفس انجام می‌دهد و اگر شیطان نباشد نفس کاری انجام نمی‌دهد. شیطان می‌گوید: دَعَوْتُكُمْ فَأَسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَوَلُّوْا أُنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ (ابراهیم: ۲۲)؛ من به شما کاری نداشتم. من داشتم سوت می‌زدم و شما آمدید. چون که شیطان راهکارهای ورود به نفس را بلد است و یک کارشناس دقیق نفس‌شناسی است، لذا بلد است چطور سوت بزند. مگر این که کار به جایی برسد که قرار نیست آن‌جا شیطان سوت بزند؛ یعنی خود نفس اماره به سوء است! باب انحراف با شیطان باز می‌شود تا برسد به جایی که شیطان دعوت هم نمی‌کند و خود نفس دیگر بلد است! این‌ها همان شیطاين الانس هستند؛ یعنی خودش دیگر برای خودش شیطان مجسم است و دست‌نشانده شیطان که شیطان از زبان این‌ها حرف می‌زند. شیطان از تریبون این‌ها و به زبان این‌ها حرف می‌زند؛ یعنی دیگر از خودش چیزی ندارد.

(سؤال) شهوت یعنی خواستن که یعنی این قابلیت وجود دارد و از آن طرف هم شیطان سوت می‌زند و این روند کامل می‌شود و انسان به این راه کشیده می‌شود، پس هم نفس باید قابلیتش را داشته باشد و هم شیطان فاعلیتش را داشته باشد تا مجموعاً این کار را با هم انجام بدهند.

(سؤال) اگر شئون نفس را با این تقسیمات در سوره واقعه بشود تطبیق داد، شأن نفس مطمئنه باید بشود مقربین؛ شأن نفس لواحه بشود ابرار و دو شأن دیگر بشود گروه فجار و اصحاب شمال و مشممه.

(سؤال) این که فجور و تقوی نفس را به نفس الهام کرده مگر بد است؟ مثل این که شما به دانشگاه بروید و بگویند اگر این‌جوری درس بخوانی موفق می‌شوی و اگر آن‌جوری بخوانی می‌افتی. این اطلاعات که خوب است! فطرت درست آفریده شده منتهای مراتب خدا دنیا را این‌جوری خلق کرده که حَقَّتْ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِ وَحَقَّتْ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ و فرد در صراط مستقیم باید با شیطان مجاهدت کند. خود این شهوت یک رابطه نفس با شیطان است.

۱۵. همین که می‌گویند: تا مرد سخن نگفته باشد/ عیب و هنرش نهفته باشد.

۱۶. در ماجرای آزاد شدن هم روایتی هست که یوسف عجله کرد و قرار بود آزاد بشود ولی گفت: اذکرنی عند ربک که چند سالی باز در زندان ماند!

۱۷. گاهی دختران شعیب در مورد نبی می‌گویند انه لَقَوَى أَمِين و گاهی نبی راجع به طلوت می‌گوید: زَاذَه بَسَطَةُ فِي الْعِلْمِ وَالْحِسْمِ و گاهی خود نبی درباره خودش می‌گوید: إِيَّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ

۱۸. و نه محسنین؛ چون محسنین از این‌ها بالاترند. اگر عنوانی با فعل بیاید، یا با اسم بیاید با هم فرق دارد. اگر عنوانی با اسم بیاید دوام و ثبوت را می‌رساند و اگر عنوانی با فعل بیاید حال افراد را نشان می‌دهد.

۱۹. اجنه جمع جنین است، نه جن! جمع جن، جان است.

۲۰. آیه ناظر به خانم‌هاست ولی با یک تنقیح ملاک؛ در آوردن ملاک واحدش می‌توان آن را تعمیم داد. فضای آیه با فضای تبلیغی الان فرق دارد و لَأَيُّكُمْ يَضُرُّنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ یک زمانی دلبری کردن با النگو و این چیزها بوده اما به این معناست که در صحنه اجتماع گرد و خاک نکن که زینت‌های مخفی معلوم بشود! الان دلیل سستی خانواده‌ها همین است که حاج آقا سر کار با خانم‌هایی برخورد دارد و کاملاً مراوده می‌کند که دارند روی مغز او حرکات روشنفکری انجام می‌دهند و همین‌هاست که می‌بینید زندگی‌ها را متزلزل می‌کند. یا خانمی آقای با کلاسی را سر کار می‌بیند و لذا نسبت به همسر خودش سرد می‌شود. بعد دارند تبلیغ می‌کنند که شما باید بروی و سری میان سرها در بیاوری! و طرف در مقام مراوده کامل می‌خواهد خودی نشان بدهد. این‌جا ناطقی است توی برجک آدم می‌خورد. اگر کسی روی مغز کسی است و سؤالی دارد بنویسد و سؤال کند! یا در جماعت‌های خانوادگی می‌بینید اینقدر آدم‌ها هستند که ناراحت از مهمانی برمی‌گردند! این که در قدیم مرد و زن را در مهمانی جدا می‌کردند، یک چیزهایی در آن بوده! و باطنی در این کار وجود داشته که همه در مرئی و منظر نباشند! البته هر کسی باید فکر بکند خدا به هر کسی یک چیزی داده و این‌طور نیست که خدا همه چیز را به یک نفر داده باشد! ولی از آن طرف هم گرد و خاک کردن دارد زندگی‌ها را به هم می‌زند! هی سؤال‌های با کلاس، اظهار فضل‌های ... گاهی آدم واقعاً سؤال دارد و گاه مسئله اظهار فضل است که باید جلویش گرفته شود و طرف هم خودش این کار را نکند.

۲۱. این‌ها آفت‌های کنار هم است. ما یک بار به آقای امجد گفتیم شما مجوز بده که ما صحبت نکنیم؛ چون در صحبت کردن خیلی مشکلات وجود دارد؛ مثلاً آدم بی‌خودی از خودش تعریف بکند و اظهار فضل و ووو گفتند: نه! اتفاقاً باید کلاس بروی و با این‌ها هم مبارزه کن! بالاخره این‌ها کنار هم است و کسی نمی‌تواند بگوید: من خودم را کنار می‌کشم؛ چون کنارش یکسری آفت به وجود می‌آید! هرچقدر کسی شاخص‌تر سخت‌ترین مبارزه‌ها هم مال اوست. نخواهی حرف بزنی نمی‌شود، نخواهی حرف بزنی آن هم نمی‌شود! اصلاً آدم گریه‌اش در می‌آید. به آقای امجد گفتیم گاهی که ما حدیث گوش می‌کنیم، اولین چیزی که با همان شرارت نفس به ذهنمان می‌آید این است که عجب حدیث خوبی! یک جا گیر بیاوریم که این حدیث را بگوییم ولی شما می‌گویید چه حدیث خوبی! برویم استفاده کنیم. برای شما این چیزها اصلاً موضوعیت ندارد، پس کلاهتان را ببندازید هوا!

گفته‌اند زكاة العلم نشرة، ولی البته نه این که گرد و خاک تو دل آدم‌ها بلند کنی. زکات علم نشر علم است، نه موقعیت خود عالم!

(سؤال) گاهی شکسته نفسی شیطنتهای شیطان است. پشت این کلمه حقیر کلی کبیر است! گاهی طرف فکر می کند شکسته نفسی است؛ مثلاً می گویند: آقا شما خیلی به قرآن مسلطی! می گویم: نه! چون من خودم را با علامه مقایسه می کنم، اما گاهی کسی یک سؤال قرآنی دارد می پرسد: شما قرآن بلدی؟ می گویم: سؤال را بپرس. یا مثلاً شما زبان بلدی و کسی از شما می پرسد زبان بلدی؟ بگویی نه! این شکسته نفسی به دروغ تبدیل می شود. این جا باید بگویی بله چون شاید مشکلی دارد و شما می توانید مشکل او را حل کنید! اما اگر از شما بپرسند به اندازه شکسپیر زبان بلدی؟ بگو: نه! بالاخره این چیزها کنارش آفت دارد و باید با این آفتها مبارزه کرد. مبارزه عملی آن هم این است که شب باید برود تضرع بکند؛ چون هیچ وقتی برای مبارزه با نفس وجود ندارد! باید نماز زیاد بخواند. چه کاری مهم تر از نماز وجود دارد؟! خیلی جالب است که امام حسین در ظهر عاشورا می ایستد به نماز! و ما اصلاً چه کار مهمی در مجموعه عالم داریم؟ کل دنیا را خدا می گوید متاع قلیل است. من بعضی وقتها فکر می کنم که ما داریم زندگی می کنیم که نماز بخوانیم؛ یعنی اگر هدف از زندگی را بپرسند، می گوئیم برای نماز خواندن! **الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ** (حج: ۴۱)؛ کسانی که وقتی در زمین متمکن می شوند، نماز بپا می کنند. چه چیزی مهم تر از نماز است که از همه کارها عقب می افتد؟ آیا از جنگ در معرکه کار بالاتری دارید؟ از این که در سپاه امام حسین باشید، کار بالاتری دارید می کنید؟ همان کسانی که در سپاه امام حسین بودند، ظهر عاشورا به نماز ایستادند. اینها نماد دین است و نشان می دهد که نماز جایگاه خودش را دارد. **مؤمن همه برنامه هایش را با نماز تنظیم می کند.** قرارمان بعد نماز یا قبل نماز! یا با نماز شروع شود یا با نماز تمام شود. نماز مهم است اما بعضی افتادند به مسخره کردن این حرفها. اصلاً ما چه وقت دیگری غیر نماز و سحر برای مجاهدت و مبارزه با شیطان داریم؟ اصلاً این بحث من سیاسی نیست! در زمان افتتاح تونل رسالت، عکس آقای احمدی نژاد را به مسخره در حال نماز انداختند و گفتند: در حال افتتاح تونل رسالت! خوب چه کاری مهم تر از نماز وجود دارد که در وقت نماز این باید بکنند؟ پس این برو درست کنها با سحر و نماز است.

(سؤال) این که آدم سرمایه هایی دارد و این که در چه خانواده ای بزرگ شده، فی الجمله درست است اما گاهی این را تحویل می برند و این بحث **تحویل گرایسی** که این خطاها را کلاً به سوابق ژنتیک معطوف می کنند، درست نیست! انگار که اصلاً دست شما بسته است! ولی این که در بحث ژنتیک بحث سرمایه های شما (خانواده) هست، فی الجمله درست است، منتها ما با اینها دعوای بالجمله داریم؛ یعنی دارند تحویل می برند به این سمت که مثلاً تو هم جنس بازی؟ خوب این توی ژن توست! دعوای ما این جاست که چه کسی گفته هم جنس بازی در ژن کسی است؟ این که یک گرایش های هم جنس بازانه از ابتدای بچگی در کسی باشد، هست و این در روایات هم هست! که اگر نزدیکی به مدل خاصی باشد، بچه ای که از این نوع نزدیکی متولد می شود، هم جنس باز می شود! این روایات هم به این معنی است که قابلیت این گرایش زیاد می شود؛ یعنی مقداری فرد اقتضاء پیدا می کند. ما در دبیرستان که معلم بودیم این را در بعضی بچه ها می دیدیم؛ مثلاً می دیدیم حالت های زنانه ای دارد که میل به یک پسر قوی دارد و خیلی با او می چرخد. البته خود بچه ها خیلی نمی فهمیدند.

این هست ولی همین اگر خطایی نکند به گناه هم نمی افتد اما این که این جور به دنیا آمده و درست هم نمی شود را قبول نداریم.

۲۲. اینها از این سؤالات قبل انقلابی است. قبل انقلاب یکی از سؤالات مرسوم از مراجع این بود که آیا ما سمت های دولتی می توانیم بگیریم یا نه؟ الان هم خیلی ها به ما می گویند دیدی با این همه ... خودش هم رفت توی تلویزیون صحبت کرد؟ یا این که: دیدی چه ثروتی آمد دستش؟

۲۳. ما راجع به آدمها خیلی راحت کیلویی قضاوت می کنیم و همه را با هم یک کاسه می کنیم که مثلاً دیدی بچه این مذهبی ها چه جوری شد؟ خوب بچه نوح هم همین شد.